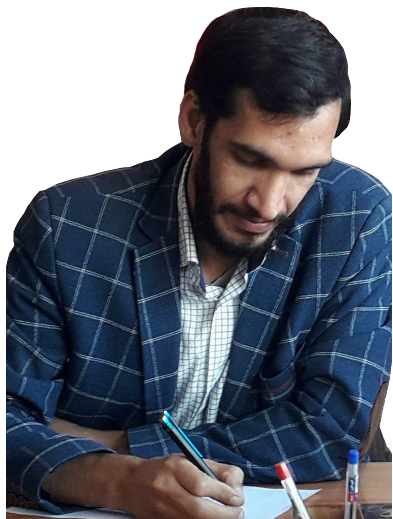




برای میرزا محمد...

میخواستیم بنویسم؛ قلمم یاری نکرد قلمی که همیشه با جسارت می نگاشت و شجاعتش را دوست داشتم اما در مقابل بزرگی این نام جوهرش رنگ باخت و یارای نگاشتن نداشت.

مرا از نوشتن برای این جوان مرد همین بس که: خدایا چنان قدرتی بر قلبم عطا کن تا از نام میرزا محمدها پی نان نباشم.

میرزا محمد مارا ببخش که:

فقط ترانه سرویم – نان در آوردیم
چقدر از خودمان داستان در آوردیم

شما حماسه سرودید و ما به نام شما
برای این که بگوییم با شما بودیم



مهمترین اخبار ۲۴ ساعت گذشته شهرستان نهاوند ■ یک شنبه ۵ مرداد ۱۳۹۹ - 2020 July 26 ■ شماره ۳۰ ■ ۱ صفحه ■ آدرس کانال ناون ۲۴: @navan24



میرزا محمد قهرمان عملیات مرصاد بود

میرزا محمد قهرمان عملیات مرصاد بود. همه فرماندهانی که با او کار کرده بودند عاشق مرام و اخلاقش بودند. در شجاعت و صبر بی نظیر بود. دفاع مقدس ۸ ساله با عملیات پر شکوه و افتخار امیر مرصاد به پایان رسید و به نظرم میرزا محمد قهرمان گمنام این حماسه بود. چند روز بعد از عملیات برای دیدنش به نهاوند رفتم، خیلی دل گرفته بود. دل گرفته تر از تمام سالهایی که او را می شناختم. تمام دوستان و همزمانش طی این سالها به شهادت رسیده بودند.

گفتم: حاج میرزا خوش به حالت، تو کارنامه درخشانی در جنگ داشتی و پیش شهدا و در محضر خدا روسفیدی، سند این روسفیدی همین بدن پر از تیر و ترکش و دو پای قطع شده توست. دستش را روی قلبش گذاشت و با سوز و آه و افسوس گفت: خوش به حال آنان که خون قلبشان را نثار راه و مکتب حسین(ع) کردند و خواند «الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام»

برگرفته از کتاب «آب هرگز نمی میرد»

سردار؛ محبوب صیاد دلها

فاتح این قله باید ثبت شود. از نظر من که فرماندهاش بودم او نمره ۲۰ گرفت.

تا همدانی اجازه ندهد به عقب نمی روم

با گردان حضرت ابوالفضل چند بار تماس گرفتم. اول گفتند که حاج میرزا شهید شده و بعد معاونش حسن بهرام نیا گفت: نه حاجی از پهلویش تیر خورده و زخمی است. کمی آرام شدم و بالاخره صدای او را داخل شبکه شنیدم. پرسیدم میرزا وضعیت چطوریه؟ گفت: خوب...
وضع گردان گفت: بهتر از من
گفتم... باید به عقب برگردی
گفت: خواهش می کنم، تنها می کنم، اجازه دهید تا صبح کنار بچهها باشم تا خط

تثبیت شود، او درست تشخیص داده بود همه می گفتند که اگر لحظه اول مجروحیت به عقب می آمد معلوم نبود سرنوشت گردانش چه می شود. او پس از تماس با من به نیروهایش گفته بود تا همدانی اجازه ندهد به عقب نمی روم.

**نماز خوان ساده
را نماز شب خوان می کرد**

لذت بخش ترین صحنه جهاد، دیدن اشک های بچهها در خلوت نماز شبها بود. معروف بود که یک نمازخوان ساده که خیلی اهل نوافل و مستحبات نیست اگر پایش به گردان حضرت ابوالفضل(ع) برسد نماز شبخوان می شود. سلگی در طول روز با نیروهایش کار آموزشی می کرد، گاهی شبها خودش به

سردار شهید حاج میرزا محمد سلگی در طول زندگی پرافتخارش با شهدای بسیاری همنشین بود و از آنها درس های بزرگی آموخت، یکی از آن شهدا سردار حاج حسین همدانی بود که دوستی آنها به همان روزهای اولیه جنگ برمی گردد، سردار همدانی خاطرات بسیاری از او در کتاب «آب هرگز نمی میرد» نقل کرده که در زیر می خوانیم:

او ملایی به تمام معنا اهل دعا و قرآن بود

میرزا محمد سلگی را از سرپل ذهاب و مهران می شناختم و به ویژه در عملیات تکمیلی مسلم بن عقیل در سومار او را زیر نظر داشتم که عملکرد بسیار خوبی داشت... قبل از عملیات والفجر ۲ طی دو ما مشورت شورای فرماندهی تیپ و مسؤولان شهرستان نهاوند، تصمیم گرفتیم که میرزا محمد سلگی را جایگزین او کنیم و همه می دانستند برای میرزا محمد عنوان و مرتبه و جایگاه مهم نیست، او ملایی به تمام معنا اهل دعا و روایت و قرآن بود و فقط به ادای تکلیف فکر می کرد.

**حاج میرزا همه خوبیها
و کمالات را یک جا داشت**

با سرهنگ صیاد شیرازی و سرهنگ آبناسان از ارتش و تعدادی از فرماندهان یگان های سپاه برای ادامه عملیات والفجر ۲ جلسه داشتیم همه نگران وضعیت ارتفاع بلند و استراتژیک کدو بودند، کدو مثل عقاب بالای همه ارتفاعات منطقه ایستاده و روی بقیه پنجه کشیده بود... قرار شد یک گردان از تیپ ما روی این کوه با هلیکوپتر پیاده شود در چنین موقعی گردان ابوالفضل(ع) را بهترین گزینه می دیدیم دلیل اصلی این انتخاب ویژگی های منحصر به فرد فرماندهانش میرزا محمد سلگی بود؛ او همه خوبیها و کمالات را یک جا در خود داشت، شجاعت، توکل، صبر، اخلاص، مدیریت و تعبد. ابتدا در جمع فرمانده گردانها مطرح کردم که باید یک گردان داوطلب هلی برن روی کوه کدو شود. فرمانده گردانها نه گفتند و آره هم نگفتند و سکوت کردند و تنها میرزا محمد بود که گفت: آماده ام.

میرزا محمد سلگی فاتح قله کدو

دم غروب بود که با هلیکوپتر ۲۱۴ دانه کوه پیاده شدیم. همزمان نیروهای گردان حاج میرزا با هلیکوپتر شنوک هلی برن شدند. انصافا بالای کدو رفتن دل و جیگر می خواست اما در آن شرایط و آن سرمای سخت در دل تاریکی و مقابل تیر مستقیم دشمن سلگی به همراه نیروهایش بی هیچ اعتراضی و گلیاهای راه صعود را پیش گرفتند آنها ساده ترین

فرماندهی که دو پا نداشت!



محمود احدیان:

اوایل مرداد سال ۶۷ بنده همراه با گردانی از رزمندگان همدانی در جزیره مینو و منطقه عمومی آبادان مستقر بودیم. پس از آنکه مطلع شدیم دشمن از سمت غرب وارد کشور شده و در حال پیشروی به سمت همدان و تهران است، شبانه از طریق اسلام آباد و پل دختر به سمت نهاوند حرکت کردیم و پس از اقامه نماز صبح به منطقه چهارزبر، محل درگیری رسیدیم.

زمانی که به منطقه چهارزبر رسیدیم با جانفشانیها و رشادتهای رزمندگان به فرماندهی حاج میرزا سلگی که هر دو پای خود را در هشت سال دفاع مقدس از دست داده بود، مواجه شدیم که با دستان خالی در حال مقاومت و ایستادگی در برابر منافقان بودند.

در کوههای اطراف منطقه چهارزبر در زیر باران موشک و حملات بی امان دشمن قرار داشتیم، از حدود ساعت ۵ صبح روز بعد عملیات به صورت جدی آغاز شد و با حضور بسیج، نیروهای مردمی و ارتش هوانیروز و خصوصا شهید سرلشکر صیاد شیرازی، موفق به شکست دشمن و قرار آنها از منطقه شدیم.

پای خود آن را برای ما محقق کردند.

از دیگر امدادهای الهی در عملیات مرصاد، باید به رشادت و مجاهدتهای لشکر انصارالحسین(ع) همدان اشاره کرد که با وجود نفوذ منافقان در خاک ایران، اما رزمندگان این لشکر تحت فرماندهی جانبازی که هر دو پای خود را در جنگ از دست داده بود و با حضور تنها ۴۰ نفر نیرو، توانستند ۴۸ ساعت در مقابل لشکر ۵۵ هزار نفری دشمن ایستادگی کنند.

سومین امداد الهی در عملیات مرصاد در ماجرا شلیک موشک توسط شهید صیاد شیرازی بود اولین موشکی که شهید صیاد به سمت ماشین آلات دشمن شلیک کرد دقیقا به کامیونی اصابت کرد که مملو از مهمات نظامی بود و انفجار آن باعث شد تا ستون دشمن نفوذ پذیر شود و انسجام آنها از بین برود.

شناسایی می آمد اما با این وجود از لذت خواندن نماز شب نه او و نه بچههایش محروم نبودند. یک شب مهمان گردان او بودم. خیلی خسته و کوفته از منطقه برگشته بودم. دو ساعت مانده به نماز صبح بیدار شدم. فکر کردم که وقت نماز صبح است، دیدم که بیشتر نیروهای او مثل نماز صبح بیدارند.

میرزا محمد از نیروهایش عقب نمی ماند

به یاد ندارم که میرزا محمد حتی یک بار از نیروهایش عقب بماند و این رمز موفقیت او در گردانش بود. در منطقه سومار از او و بقیه گردانها خواستم که از دل نیروهای گردان، دسته ای متمایز و متفاوت را به نام دسته ویژه انتخاب کنند. میرزا محمد التماس می کرد که بگذار خودم فرمانده این دسته ویژه باشم و مسئولیت گردان به را جانشینم بسپارم.

**شهید صیاد شیرازی
علاقه خاصی به میرزا داشت**

سرهنگ صیاد شیرازی روحیه بسیجی بسیار بالایی داشت و از فرماندهان سپاه خواست گردان هایی را برای تقویت بنیه رزمی ارتش به یگان های او مأمور کنند و من به دلیل روحیات خاص حاج میرزا او و گردانش را به عنوان گردان نمونه انصارالحسین(ع) به فرمانده نیروی زمینی ارتش معرفی کردم. سرهنگ حاج میرزا را از عملیات والفجر ۲ می شناخت و به او علاقه خاصی داشت.

ایمان او تحمل هر سختی را آسان می کرد

ایمان میرزا محمد سلگی تحمل هر سختی را آسان می کرد. از آلمان آمده بود و ما برای عیادتش به نهاوند رفتم. با اینکه برای ادامه درمان باید به آلمان برمی گشت ولی تمام فکر و ذهنش جبهه بود. آن روز از همه چیز صحبت شد الا پاهای قطع شده اش.

هنوز فرمانده من هستی

دو سال بود که از لشگر انصارالحسین(ع) رفته بودم و عملیات مرصاد با آقای حمید سالکی بود. وقتی میرزا محمد سلگی من را در عملیات دید خیلی خوشحال شد و از روی اخلاص و صداقتی که داشت گفت: تا اینجا کار با من بود و شما هنوز فرمانده من هستی و حالا که آمدی ادامه کار با تو باشد. گفتم: من مسئولیت دیگری دارم و از طرف قرارگاه قدس آمده ام و نمی خواهم در کار فرماندهی لشگر دخالت کنم.

برگرفته از کتاب «آب هرگز نمی میرد»